

## پیرامون حزب کارگر در آمریکا

تزه‌ای «دومین کنفرانس لیگ آمریکا» را پیرامون مسأله‌ی حزب کارگر مجدداً خواندم. همه‌ی قسمت‌های آن را عالی می‌بینم و با دو دست امضا می‌کنم. ضروری می‌بینم که توافق کامل خود را روشن‌تر از پیش اعلام کنم، چون مصاحبه‌ام با نیویورک تایمز به تاریخ مارس ۱۹۳۲، به خصوص قسمت مربوط به گروه «لاستون»، باعث بروز بدفهمی‌ها و سوء برداشت‌هایی شد.

۱- منظور من از «حزب کارگر» در آن بیانیه چه بود؟ من تأیید کردم که سیاست آمریکایی، اروپائیزه خواهد شد، به این معنی که توسعه‌ی اجتناب‌ناپذیر و قریب‌الوقوع یک حزب طبقه‌ی کارگر تماماً چهره‌ی سیاسی ایالات متحده را دستخوش تغییر خواهد کرد. این گفته برای یک مارکسیست پُر واضح است. مسأله نه بر سر «حزب کارگر» به معنی انگلیسی کلمه، بلکه به معنی عام اروپایی آن بود، بدون تعیین این که چنین حزبی چه شکلی به خود خواهد گرفت یا از چه مراحل عبور خواهد کرد. در این مصاحبه کوچک‌ترین ضرورتی برای ورود به اختلافات تاکتیکی درونی در داخل صفوف کمونیست‌ها وجود نداشت. ترجمه‌ی انگلیسی مصاحبه‌ی من از متن روسی که در آن از واژگان «رابوچایا پارتیا»<sup>۱</sup> استفاده شده بود، نقض داشت؛ چرا که به مخاطب اجازه می‌داد از یک عبارت عام، برداشتی مشخص و معین داشته باشد.

۲- چه بسا کسی بگوید که حتی اصطلاح عام «حزب طبقه‌ی کارگر» هم «حزب کارگر» را به معنی انگلیسی‌اش از دایره‌ی شمولیت خود بیرون نمی‌کند. با این

حال حتی اگر این گفته هم درست باشد، چنین احتمالی هیچ ارتباطی با یک مسأله‌ی تاکتیکی مشخص ندارد. می‌توانیم فرضاً بپذیریم که بوروکراسی اتحادیه‌های آمریکا وادار خواهد شد تحت شرایط تاریخی معینی از بوروکراسی اتحادیه‌های بریتانیا تقلید کند و نوعی حزب را بر پایه‌ی اتحادیه‌ها بسازد. اما این احتمال، که برای من بسیار جای سؤال دارد، شامل هدفی نمی‌شود که کمونیست‌ها می‌بایست برایش کوشش کنند و توجه پیشتاز پرولتاریا را به آن معطوف سازند.

۳- دوره‌ی طولانی سردرگمی در کمینترن باعث شد که بسیاری این اصل ساده اما مطلقاً بی‌چون و چرا را فراموش کنند که یک مارکسیست، یک انقلابی پرولتری، نمی‌تواند در پیش روی طبقه‌ی کارگر با دو پرچم ظاهر شود. او نمی‌تواند در یک نشست کارگری حاضر شود و بگوید: من چند بلیت دارم برای یک حزب درجه‌ی یک و چند بلیت ارزان‌تر برای کودن‌ها. اگر من کمونیست هستم، پس باید برای حزب کمونیست مبارزه کنم.

۴- کسی می‌تواند اظهار بدارد که در شرایط آمریکا، یک «حزب کارگر» به معنی بریتانیایی آن گامی مترقی خواهد بود. با پذیرش و بیان این گفته، ما خودمان حتی به طور غیرمستقیم به ایجاد چنین حزبی کمک می‌کنیم. اما دقیقاً به همین دلیل است که من هرگز این مسئولیت را به عهده نمی‌گیرم که به شکل انتزاعی و دگماتیک تأیید کنم که ایجاد یک «حزب کارگر»، حتی در ایالات متحده هم یک «گام مترقی» خواهد بود. چون من اطلاعی ندارم که تحت چه شرایطی، با کدام رهبری و برای چه اهدافی، این حزب شکل خواهد گرفت. برای من محتمل‌تر این است که بخصوص در آمریکا به خاطر نبود هرگونه سنت کُنش سیاسی مستقل طبقه‌ی کارگر (مانند چارتیزم در بریتانیا به عنوان مثال) و ارتجاعی و فاسد بودن به مراتب بیش‌تر بوروکراسی اتحادیه‌ها از آن چه در دوره‌ی اوج

امپراتوری بریتانیا بود، جرقه های ایجاد یک «حزب کارگر» در آمریکا تنها با یک فشار انقلابی عظیم توده های کارگر و رشد خطر کمونیزم روشن شود. کاملاً روشن است که در چنین شرایطی، حزب کارگر نه یک گام مترقی، که یک مانع در برابر تکامل مترقی طبقه ی کارگر خواهد بود.

۵- در این مورد که حزب طبقه ی کارگر به چه شکلی در آینده ی نزدیک به حزب توده ای حقیقی ایالات متحده تبدیل می شود، نمی توانیم دست به پیش بینی پیامبرگونه بزنیم. چرا که احزاب سوسیالیست و «کارگری» در کشورهای مختلف، بسیار متفاوت هستند، حتی در اروپا. مثلاً در بلژیک ما ظهور نوعی حزب میانجی را شاهد هستیم. قطعاً مراحل توسعه ی حزب پرولتری در آمریکا منحصر بفرده<sup>۲</sup> خواهد بود. ما تنها می توانیم با بیش ترین قطعیت بپذیریم که: بخصوص از آن جایی که ایالات متحده در فاصله ی سال های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۴ نقداً یک تمرین مهم را برای ایجاد یک حزب «کارگر» یا «کارگر-کشاورز» از سر گذرانیده بود، طغیان همان جنبش نمی تواند صرفاً تکرار آن تجربه باشد، بلکه جنبشی پُربارتر و پالوده تر خواهد بود، حال چه تحت رهبری حزب کمونیست انقلابی یا تحت رهبری عناصر رفورمیست مخالف رشد حزب کمونیست. و اگر حزب کمونیست حتی در سال های ۱۹۲۴-۱۹۲۱ هم فرصت های بزرگی برای فعالیت مستقل در درون سازمان یک «حزب کارگر» ابتدایی و نیمه تمام نیافت، پس قطعاً در مرحله ی جدید بروز یک جنبش مشابه هم فرصت به مراتب کمتری خواهد یافت.

۶- می شود تصور کرد که بوروکراسی اتحادیه ها و مشاورین دموکرات چپ و سوسیالیست آن شاید خود را زیرک تر نشان دهند و پیش از آن که جنبش انقلابی بیش از حد تهدیدآمیز شود، آغاز به تشکیل یک «حزب کارگر» کنند. به خاطر

کورمال بودن امپریالیزم و کوتاه بینی بوروکراسی کارگری و اشرافیت کارگری آمریکا، این نوع زیرکی خیلی نامحتمل به نظر می رسد. شکست چنین کوششی در گذشته به ما نشان می دهد که بوروکراسی، با سرسختی در اهداف فوری خود، مطلقاً عاجز از فعالیت سیاسی سیستماتیک در مقیاس وسیع به نفع جامعه‌ی سرمایه داری است. بوروکراسی می بایست پاره سنگ به سرش خورده باشد که دست به چنین ابتکار عمل «رادیکالی» بزند. با این حال اگر ایجاد یک «حزب کارگر» در دوره ای معین مانع موفقیت عظیم کمونیزم باشد، در این صورت وظیفه‌ی ابتدایی ما این خواهد بود که نه مترقی بودن «حزب کارگر»، بلکه نابسندگی و ابهام و محدودیت ها و نقش تاریخی اش را به عنوان ترمز انقلاب پروولتری جار بزنیم.

۷- باید به این «حزب کارگر» بپیوندیم یا بیرون از آن باقی بمانیم؟ این پرسش دیگر نه مرتبط با اصول، که مرتبط با شرایط و احتمالات است. این پرسش خود از دل تجربه‌ی کمونیست های بریتانیا و «حزب کارگر» برخاسته و این تجربه به مراتب بیش تر به «حزب کارگر» خدمت کرده است تا به کمونیست ها. واضح است که امکان مشارکت در جنبش «حزب کارگر» و بهره برداری از آن در دوره‌ی آغازین اش به مراتب بزرگ تر خواهد بود، یعنی در دوره ای که عنصر اصلی نه حزب، بلکه یک جنبش توده ای سیاسی بی شکل و قواره است. این که ما باید در این مقطع در آن جنبش با بیش ترین توان مشارکت کنیم، محل تردید نیست. اما نه این که به شکل گیری یک «حزب کارگر» کمک کنیم که ما را مستثنی و علیه مان مبارزه می کند، بلکه با فعالیت و تبلیغات خود عناصر مترقی جنبش را بیش تر و بیش تر به چپ هل بدهیم. می دانم که برای مکتب جدید بزرگی که در به در دنبال روشی می گردد تا از روی سست ذهنی خود جهش کند، خیلی ساده به نظر می رسد.

۸- این که یک «حزب کارگر» را رشته ای درهم تنیده از جبهه های واحد در نظر بگیریم، نشان دهنده ی بدفهمی از هر دو مفهوم جبهه ی واحد و حزب است. جبهه ی واحد، بنا به شرایط معین و برای اهداف معین شکل می گیرد. حزب، دائمی است. با یک جبهه ی واحد ما دست خود را باز می گذاریم که از متحدین موقتمان گسست کنیم. در یک حزب مشترک با این متحدین، ما مقید به انضباط و حتی به وجود خود حزب هستیم. تجربه ی کومینتانگ و کمیته ی انگلیسی-روسی را باید به خوبی درک کرد. خط استراتژیکی که فقدان روحیه ی استقلال حزب کمونیست و همین طور تمایل به ورود به حزب «بزرگ» (کومینتانگ و «حزب کارگر») دیکته کرد، ناگزیر تمامی پیامدهای انطباق فرصت طلبانه را با اراده ی متحدین و از این طریق با دشمنان فراهم آورد. ما باید باور به شکست ناپذیری ایده ی کمونیزم و آینده ی حزب کمونیست را به رفقایمان آموزش دهیم. مبارزه ی موازی برای یک حزب دیگر، ناگزیر باعث بروز دوگانگی در ذهن آنان می شود و همین امر آنان را به مسیر فرصت طلبی پرتاب می کند.

۹- سیاست جبهه ی واحد، نه فقط مضرات خطیر، که محدودیت ها و مخاطرات خود را دارد. جبهه ی واحد حتی به شکل بلوک بندی های موقت، هر کسی را وادار به انحرافات فرصت طلبانه ای می کند که اغلب مرگبارند (مانند مورد براندلر در ۱۹۲۳). این خطر در موقعیتی مطلقاً عظیم می شود که حزب به اصطلاح کمونیست به جزئی از «حزب کارگر» ی تبدیل شود که به اعتبار تبلیغات و عمل خود حزب کمونیست ایجاد شده.

۱۰- این که حزب کارگر می تواند به عرصه ی مبارزه ی موفقیت آمیز ما تبدیل شود و این که حزب کارگری که به عنوان مانع کمونیزم ایجاد شده می تواند تحت شرایط معینی منجر به تقویت حزب کمونیست شود، درست است. اما تنها تحت

شرایطی که ما حزب کارگر را نه حزب «خودمان»، بلکه عرصه ای برای فعالیتمان به عنوان یک حزب کمونیستِ مطلقاً مستقل در نظر بگیریم.

۱۱- تمامی قطعنامه ها را درباره ی حزب کارگر بریتانیا باید این گونه در نظر داشت که نه پیش از تجربیات کمینترن و حزب کمونیست بریتانیا، بلکه در پرتو آن تجربیات به نگارش درآمده اند. تلاش برای انطباق مکانیکی آن ها با شرایط آمریکای امروز در سال ۱۹۳۲، خصلت ذهن مقلدین دست چنم است و هیچ ارتباطی با مارکسیزم و لنینیزم ندارد.

لازم نیست بگوییم که ایده ی یک حزب کارگر-کشاورز، استهزای خانانه ی مارکسیزم است.

تروتسکی

۲۹ مه ۱۹۳۲

ترجمه: آرام نوبخت

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: [yasharazarri@gmail.com](mailto:yasharazarri@gmail.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۹۵